

کثرت درون جوامع انسانی استوار باشد. بر این پایه باید پذیرفت جوامع از نظر قومی، طبقاتی، دینی، زبانی، و فرهنگی متکثرند، و وفای ملی نمی‌تواند بر اساس یک‌دستی مصنوعی یا اجباری شکل گیرد، بلکه باید بر بنیادی استوار گردد که وجود ناهمسانی‌ها را بپذیرد و برای مدیریت دموکراتیک این ناهمسانی‌ها چهارچوبی عقلانی فراهم آورد.

۲-۲. مبانی شناخت‌شناسی

در چهارچوب شناخت‌شناسی اول باید به این دو پرسش پاسخ گفت:

الف) آیا وفای بر حقیقتی مشترک استوار است، یا حاصل تفسیرهای متکثر از واقعیت است؟

ب) آیا انسان‌ها می‌توانند بر پایه عقلانیت و استدلال به وفای برسند، یا عواملی مانند تجربه، احساس و عرف و سنت و آموزه‌های دینی در آن نقش بیشتری دارند؟

پس از آن شناخت‌شناسی وفای ملی حکم می‌کند که این وفای بر پذیرش آزادی‌ها و حقوق اساسی استوار بر دموکراسی، گفت‌وگو، عقلانیت بیناذهنی، و پذیرش تکثرگرایی معقول استوار باشد. هر چند باید بر وجود اصول عامی در دستیابی به شناخت چنان «باور صادق موجه» پای فشرد، ولی سطحی از نسبی‌انگاری ایجاد می‌کند که هیچ روایت یگانه انحصارطلبانه‌ای از حقیقت پذیرفته نشود که بتواند به تنهایی چنان بنیاد یگانه وفای ملی عمل کند. از این رو، لازم است دانش و تجربه‌های گوناگون افراد و گروه‌های جامعه در چهارچوب جامعه مدنی و نهادهای دموکراتیک مدنی و فرهنگی و سیاسی به رسمیت شناخته شده و در تصمیم‌گیری‌های کلان لحاظ شوند.

۳-۲. مبانی روش‌شناختی

روش‌شناسی وفای ملی بر تعامل و گفت‌وگوی دموکراتیک استوار است. سازوکارهایی چون دموکراسی مشورتی، مشارکت عمومی، همه‌پرسی و فرآیندهای میانجی‌گری اجتماعی ابزارهایی هستند که به تحقق وفای ملی و موفقیت آن یاری می‌رسانند. این رویکردها تأکید دارند که تفاهم و توافق اجتماعی در هر سطح باید از راه گفت‌وگو و تصمیم‌گیری دموکراتیک به دست آیند نه از راه اعمال قدرت، یکسان‌سازی اجباری، و تحمیل نظر بخشی که به شکل نادموکراتیک از اعماق غیرقانونی زور برخوردار است.

۴-۲. مبانی ارزش‌شناختی

از نظر ارزش‌شناختی، وفای ملی بر اصولی چون حق تعیین سرنوشت، قاعده زرین اخلاق، عدالت، آزادی، برابری، نکوداشت کرامت انسانی در چهارچوب توجه به همه انسان‌ها چنان‌گایت فی‌نفسه و نه ابزار، و رواداری در چهارچوب دموکراسی و قانون‌گرایی فراگیر استوار است. بدون

رعایت این اصول، هرگونه وفای سطحی و شکننده خواهد بود و در برابر بحران‌های اجتماعی و سیاسی فرومی‌ریزد.

۴. سازمان‌های اصلی فلسفه وفای ملی

نظر به نبود مجال درخور، تنها به سازمان‌هایی از فلسفه وفای ملی اشاره می‌شود:

حکمرانی قانون‌گرایانه استوار بر قانون اساسی دموکراتیک و استوار بر حقوق اساسی همه شهروندان با نظام سیاسی مشارکتی، رهبری سیاسی شایسته، شفافیت در همه زمینه‌های مرتبط با منافع ملی، جلوگیری از تبعیض و فساد در ساختارهای حکومتی، مشارکت عمومی و مردمی همه شهروندان در تصمیم‌گیری‌های کلان، رواداری و پذیرش تکثر و احترام به اختلاف اندیشه‌ها و تفاوت‌های فرهنگی و دینی و سیاسی، وجود رسانه‌های مستقل و مسئول، نیرومندسازی همبستگی

اجتماعی، گفت‌وگوی سازنده، حفظ هویت‌های متنوع، اعتمادسازی راستین میان مردم و نهادهای حکومتی از راه‌های استوار بر رعایت آزادی و برابری حقوقی و عدالت اجتماعی و اقتصادی و قانون‌گرایی و بی‌تبعیضی، ایجاد نظام آموزشی کارآمد و فرهنگ‌سازی، ترویج ارزش‌های دموکراتیک و فرهنگ گفت‌وگو، جامعه مدنی پویا، تقویت حافظه تاریخی مشترک و تأکید بر سرنوشت مشترک؛ از جمله سازمان‌های اصلی فلسفه وفای ملی است.

۵. بازشناسی عوامل شکست وفای ملی

در بازشناسی عوامل دخیل در شکست وفای ملی می‌توان به کوتاهی، عوامل ایجادبی یا سلبی زیر را برشمرد:

هر آنچه ناقص موردی از موارد بیان شده در بالا است مانند وجود تبعیض و نابرابری و بی‌عدالتی، نقض آزادی‌های اساسی،

افراط‌گرایی و تعصب و انحصارطلبی سیاسی و ایدئولوژیک، هرگونه فساد اخلاقی و سیاسی و مالی بویژه نزد کارگزاران رده بالا، نبود گفت‌وگو و تعامل سازنده و وجود رسانه‌های مغرض و تفرقه‌افکنی که در خدمت گروه بزرگ یا کوچکی است که به گونه‌ای نادموکراتیک از قدرت و هر گونه امکانات به سود خود و همفکران خود و به زیان رقیبان بهره‌گیری می‌کند.

۶. تاریخچه فلسفه وفای ملی

می‌توان سازمان‌هایی از فلسفه وفای ملی بویژه در سطح ملی، را در فلسفه سیاسی شماری از فیلسوفان سیاسی بزرگ - از یونان باستان و سده‌های میانه تا دوران روشنگری و جهان مدرن - به صورت تأکید بر جلوه‌هایی از وفای ملی، ردیابی، سنجش و ارزیابی کرد و به بررسی نقاط قوت و آسیب‌شناسی‌های ناتوانی یا شکست آنها پرداخت: از ارسطو، فارابی، ابن‌خلدون، هابز، جان لاک، ژان ژاک روسو، هگل تا اوگوست کنت و جان دیویی و آنتونیو گرامشی و یورگن هابرماس. ♦



وفای ملی

وفای ملی به وضعیتی از وفای اشاره دارد که در آن گروه‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی یک جامعه، بر پایه حق تعیین سرنوشت و پیوند دموکراتیک، بر سر اصول و ارزش‌های بنیادین پدیدآورنده همزیستی، نظم عمومی، و چهارچوب‌های اساسی حکومت به توافق نسبی گسترده دست می‌یابند